

درس هایی از بهار عربی

کوین اندرسون



/ نگاهی به جدیدترین کتاب ژیلبر اشکار /

بر سر انقلاب‌های عربی 2011 چه آمد؟ این انقلاب‌ها در سرتاسر خاورمیانه، شمال آفریقا و در سرتاسر جهان طنین یافت و بر جنبش‌هایی از تسخیر {وال استریت} تا {جنبش ضد ریاضتی} ایندیگنادوس در اسپانیا تأثیر گذاشت. حتی پس از آن که بهار عربی تا حدود زیادی فروکش کرد، موج {جنبش} تسخیر که به آغازش یاری کرده بود، در پارک گزی در استانبول و در کارزارهای کوربین و ساندرز و جنبش «جان سیاهان اهمیت دارد» استمرار یافت.

اما چشم‌انداز بلافصل منطقه نومیدکننده شده است. تنها تونس بارقه‌ای از امید به دموکراسی و سیاست‌های اجتماعی مترقی ارائه می‌کند. در عین حال، مصر و بحرین نه راه پیش دارند و نه راه پس؛ لیبی در جنگ داخلی غرق می‌شود و منازعات سبعانه‌ای که قدرت‌های خارجی در آن دست دارند، گریبان سوریه و یمن را گرفته است.

کتاب **دردمون‌ها: بازگشت از بهار عربی** نوشته‌ی ژیلبر اشکار که مبتنی بر منابع عربی، انگلیسی و فرانسه است، شفاف‌ترین و جامع‌ترین تحلیل از سرنوشت این انقلاب‌هاست. جدیدترین کتاب اشکار که دنباله‌ی کتاب **خواست مردم: بررسی رادیکال بهار عربی** است با تمرکز بر تحولات سوریه و مصر، این گزارش را از دسامبر 2015 دنبال می‌کند.

مبارزه‌ی سه‌گوش

اشکار در این کتاب جدید، سه رشته‌ی اصلی را از کتاب **خواست مردم** برمی‌دارد. نخست وی سیاست طبقاتی و دموکراتیک بازیگران سیاسی در سوریه و مصر - یا فقدان آن - را ارزیابی می‌کند. این تحلیل جامع وی را از بخش اعظم چپ جهانی که تمایل دارد این منطقه را صرفاً در چارچوب امپریالیسم تحلیل کند جدا می‌سازد. چنان‌که برخی کنار دولت‌های اسد و قذافی می‌ایستند، در حالی که کماکان از مبارزه علیه دیکتاتورهای طرفدار امریکا در مصر، تونس و بحرین حمایت می‌کنند.

تردیدی نیست که اشکار امپریالیسم غربی، به‌ویژه امپریالیسم امریکا را نادیده نمی‌گیرد، اما آن را یگانه تعیین‌کننده‌ی این حوادث نمی‌داند. در نتیجه، وی هم از قیام لیبی در 2011 حمایت می‌کند و هم از مبارزه علیه رژیم اسد در سوریه. اشکار با این کار موضعی آشکارا انتقادی نه‌تنها نسبت به دیکتاتورهای اسماً سکولار خاورمیانه و شمال آفریقا - که بسیاری از آن‌ها ریشه‌ی نظامی دارند - بلکه نسبت به نیروهای نظامی اسلام‌گرا دارد. هم‌چنان که اشکار می‌گوید این وضع به یک مبارزه‌ی سه‌گوش منجر شده است: نه مواجهه‌ی دوطرفه بین انقلاب و ضد انقلاب مانند اغلب شورش‌های انقلابی تاریخ، بلکه نزاعی سه‌گوش بین یک قطب انقلابی و دو اردوگاه رقیب ضدانقلاب - نظام سابق منطقه‌ای و دشمنان مرتجع‌اش - که هر دو در ستیز با آرزوهای رهایی‌بخش «بهار عربی» اند.

این دو اردوگاه ارتجاعی به طور منفرد با نیروهای رهایی‌بخش می‌جنگند در حالی که با یکدیگر نیز در ستیزند. ضعف چپ دموکرات این امکان را داده که یک عنصر یا عنصر دیگر ضدانقلاب، کنترل را در اختیار داشته باشند. در مصر نظامیان اخوان‌المسلمین را شکست دادند و نسخه‌ای از نظم قدیم را بازگرداندند. در سوریه، «برخورد دوجانبه بین دو اردوگاه ضدانقلاب» صحنه‌ی اصلی را در بر گرفته، «قطب انقلابی را به پشت صحنه عقب رانده است»

سرانجام اشکار می‌گوید که جهان عربی یک فرایند انقلابی درازمدت را آغاز کرده است. در گفتار وی امیدهایی که در 2011 سربرآورد نمرده بلکه از منظر دور شده است. این چرخش به اشکار امکان می‌دهد که شکست‌ها را قاطعانه تصدیق کند و در عین حال انقلاب‌ها را به‌عنوان پدیده‌هایی صرفاً در حرکت به سوی دیکتاتوری و بنیادگرایی رد نکند.

ائتلاف‌های اسد

نخستین فصل اصلی **درنمون** به سوریه اختصاص دارد. در آن‌جا اشکار نه‌تنها به روسیه و ایران به دلیل حمایت از رژیم خون‌آشام اسد بلکه به ایالات متحده برای نمایش «بی‌اعتنایی عمیق انسانی به سرنوشت مردم یک کشور عربی بدون نفت» حمله می‌کند.

ایالات متحده با مشاهده‌ی عراق و لیبی و این که فروپاشی دولت‌های متمرکز می‌تواند راه را برای جهادیگری باز کند، از کنار گذاشتن اسد حمایت می‌کند و در عین حال با همان قاطعیتِ روسیه طرفدار حفظ دولت و ارتش سوریه است.

برخی چپ‌ها در سطح جهانی که مشاهده می‌کنند انقلاب این کشور به سبب هم‌دستی با امپریالیسم امریکا لوٹ می‌شود، ماهیت بازدارنده‌ی دخالت ایالات متحده را رد کرده‌اند. در نتیجه، بسیاری تلویحاً یا آشکاراً از روسیه و ایران و اسد بر مبنای ضدامپریالیستی حمایت می‌کنند.

اشکار آنان را به خاطر انسان نشمردن مردم سوریه سرزنش می‌کند: «وقتی شکست‌های فاجعه‌بار امپریالیسم به هزینه‌ی تراژدی‌های وحشتناک انسانی روی می‌دهد، نمی‌توان با یک نگاه عمیقاً انسان‌دوستانه‌ی ضدامپریالیستی، بر شوربختی دیگران خندید.»

اشکار هم‌چنین به‌دقت نشان می‌دهد که چه‌طور رژیم اسد در این بازی مداخله و تلویحاً از گروه‌های جهادی حمایت کرده تا آن‌ها را در جایگاه «دشمن مرجح» خود بنشانند تا به او امکان دهد بخش‌هایی از مردم داخل کشور و قدرت‌های خارجی را با خود همراه کند.

برای مثال در بهار 2014 اسد به داعش اجازه داد نیروهای خود را آزادانه در سوریه و به عراق جابه‌جا کنند و در عین حال علیه حتی کوچک‌ترین ناحیه‌هایی که از کنترل دولت آزاد بودند، به حملات هوایی مبادرت می‌کرد. این تنها بخش کوچکی از استراتژی بزرگ‌تر هدف قراردادن اپوزیسیون دموکراتیک یا اسلام‌گرایان میانه‌رو و در عین حال رها کردن داعش بود.

اشکار هم‌چنین کردهای سوریه را به سبب سیاست جنسیتی‌شان تحسین می‌کند و «در این شش‌کشوری که صحنه‌ی قیام‌های

2011 بودند { آن‌ها را } مترقی‌ترین نیرویی می‌داند که تاکنون پیدا شده است.» وی سازمان‌دهی استراتژیک در مقاومت کردها را در برابر مشارکت‌کنندگان در قیام اولیه‌ی سوریه قرار می‌دهد که نتوانستند «یک سازمان‌دهی کارآمد» توسعه دهند و به‌شدت به «شبکه‌ی خودبه‌خودی» اتکا داشتند که «با استفاده از رسانه‌های اجتماعی تسهیل بود».

نباید حتماً لنینیست بود (و به‌یقین من لنینیست نیستم) تا اهمیت این مطلب و طنین آن در فراسوی سوریه را دریافت، اما حیف که اشکار وقت پیش‌تری را صرف تحلیل دقیق کردها و نقش آن‌ها در منطقه نکرد.

نوستالژی در مصر

اگر فصل مربوط به سوریه به‌شدت محدود است فصل مربوط به مصر گسترش می‌یابد و انبوهی از تحولات بعد از قیام 2011 را دربرمی‌گیرد. اشکار نخست سقوط دولت مرسی را دنبال می‌کند. مرسی که در 2011 انتخاب شده بود قول داد که یک دولت ائتلافی وسیع شکل می‌دهد اما در عوض جمع محدودی از اخوان‌المسلمین را منصوب کرد. در عین حال، ارتش - که قدرتمندتر از دولت بود - نظاره می‌کرد و در انتظار بود.

اشکار سپس رشد مخالفت با مرسی را به‌تفصیل شرح می‌دهد که شامل جنبش چپ میانه‌ی تمرّد بود که میلیون‌ها نفر را در بهار 2013 بسیج کرد. برخلاف بسیاری از بررسی‌های دیگر، اشکار بر نقش کارگران مصری در هر دو تحول قیام 2011 و جنبش تمرّد تأکید می‌کند. اما در عین حال نشان می‌دهد که چه‌گونه ارتش با جنبش ضد مرسی همکاری کرد - که در آغاز وعده‌ی دموکراسی بیش‌تر داد - تا دیکتاتوری سبعانه‌ای را برقرار سازد که امروز بر مصر حاکم است.

مکررترین بخش این فصل به حمدین صباحی مربوط می‌شود، یک ناصری چپ‌گرا که از پشتیبانی گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر برخوردار بود. بین دو تهدید ضدانقلابی که ناشی از ارتش و اخوان‌المسلمین هر دو بود، صباحی چهره‌ای تراژیک در تلاش برای ایجاد فضایی برای سیاست چپ سکولار شمرده می‌شد.

وی با آگاهی از ضعف نسبی چپ مصر، در آغاز به ائتلاف اخوان‌المسلمین پیوست. خیلی زود توهم‌اش فروریخت و به بسیج جنبش ضدمرسی در خیابان‌ها کمک کرد. اما به سبب بزرگ‌ترین توهم‌اش به بیراهه کشیده شد: این توهم که ارتش مصر - که در زمان ناصر برخی اقدامات اجتماعی و اقتصادی مثبت را عملی کرده بود - امروز هم می‌توانست نیرویی مترقی باشد.

در نتیجه، وی از دور کردن خود از حاکم نظامی جدید، ژنرال عبدالفتاح السیسی، تردید داشت. به نظر اشکار، صباحی معتقد بود که سیسی بعد از برکناری مرسی اجازه می‌دهد انتخابات دموکراتیک برگزار شود و ارتش از ریاست جمهوری وی حمایت خواهد کرد.

اشکار می‌گوید که این خطای محاسبه را صرفاً نمی‌توان با اپورتونیسیم محض توضیح داد. بلکه این امر، نتیجه‌ی توهمات عمیق به سبب نوستالژی نسبت به دوران گذشته است.

اشکار بعد از بررسی سیاست‌های اقتصادی سیسی و مخصه‌ی اقتصادی کلی امروز، نتیجه می‌گیرد که بزرگ‌ترین شکست در مصر این است که چه‌طور ناسیونالیست‌های مترقی و چپ‌گرایان بین دو قطب ضدانقلاب در نوسان بودند، نخست در پی حمایت از اخوان المسلمین بودند و سپس از ارتش.

اشکار با «ائتلاف‌های تاکتیکی کوتاه‌مدت» چپ با نیروهای محافظه‌کار مخالف نیست، اما می‌گوید که چپ هیچ‌گاه نباید استقلال‌اش را از دست بدهد یا بی‌پرده بر سر ارزش‌هایش مصالحه کند. این امر باید «به همان اندازه‌ی ارزش‌های رهایی‌بخش شامل ارزش‌های پیشگام فمینیستی» به‌عنوان بخشی از ساختن نوعی «رهبری قاطعانه مترقی که تاکنون چنین ناعادلانه فاقدش بودیم» اهمیت داشته باشد.

پرسش‌هایی برای آینده

به‌رغم استقبال از کتاب اشکار، می‌توان انتقادهایی نسبت به آن مطرح کرد. در حالی که در کتاب از کردهای سوریه بحث می‌شود، این کار خیلی به‌اختصار انجام می‌شود، بدون این که سیاست آن‌ها و ارتباطاتش با دیگر جنبش‌های منطقه‌ای را ترسیم کند. با در نظر گرفتن نقش آن‌ها به‌طور عام به‌عنوان یک نیروی سوسیالیستی و فمینیستی، موفقیت‌ها و محدودیت‌های استراتژی جنبش کرد باید روشن شود.

اشکار عناصر نسبتاً مترقی اسلام‌گرایی را نیز مورد بحث قرار نمی‌دهد - مانند عبدالمنعم ابوالفتوح در مصر که در دور نخست انتخابات مصر در 2012 به همراه صباحی حدود 38 درصد آرا را به دست آورد. سرانجام و شاید مهم‌تر از همه برای درک تأثیرات جهانی انقلاب‌های عربی، نقد اشکار از محدودیت‌های سازمان‌دهی خودبه‌خودی صرفاً به شکل گذرا ارائه می‌شود.

به‌رغم این کاستی‌ها، دردمون‌ها بررسی جدی و در عین حال جذاب مبارزه‌ی مردم عرب برای رهایی واقعی و درس‌هایی است که از این مبارزه می‌توان آموخت.

مقاله‌ی بالا ترجمه‌ای است از:

Lessons from the Arab Spring

برگرفته از نقد اقتصاد سیاسی